

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و پنجم ۱۳۹۸/۱/۱۹

موضوع: منهج الاجابه عن الشبهات - «حدیث معلق»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پرسش:

استاد ببخشید! آیا روایتی که از هشام بن سالم نسبت به امامت امام کاظم علیه السلام مطرح کردید، این روایت ضعیف است؟

پاسخ:

بله. روایت ضعیف است، یعنی کل روایات در این زمینه ضعیف است. حتی روایت امام رضا هم در این مورد ضعیف است. آقای «خویی» تضعیف کرده است، در رابطه با توجیه عمل «زراره» که تقیه بود و می‌خواست مسئله را برای دیگران روشن بکند، می‌خواست ببینند که امام کاظم اجازه می‌دهد که امامتش را مطرح بکنند و یا نه؟ این هم باز آن آخرش «ابراهیم ابن محمد همدانی» است وکیل ناحیه که آقای «خویی» هر سه روایت را در این جا تضعیف می‌کند. ظاهراً روایتی که در این زمینه صحیح باشد نداریم. روایت آن سه چهار نفر که قطعا ضعیف است که «هشام» می‌رود بعد «ابو بصیر» و «فضیل» و این‌ها را می‌آورد آن قطعا ضعیف است. خود «هشام» که پیش «عبدالله» در مسجد می‌رود و امام کاظم هم در آن جا است حضرت می‌گوید: «إلى إلی» همین‌که می‌گوید از ذهنم گذشت و حضرت جواب مرا فرمود، آن روایت هم ضعیف است. تقریباً چهار - پنج مورد روایت در این زمینه است ما روایت صحیح پیدا نکردیم!

يك روايت صحيح در رابطه با شك اصحاب امام صادق در امامت امام كاظم كه سنداً صحيح باشد ما نديديم. مي‌شود با قرائن و غيره يك كارهايي كرد مثلاً «ابراهيم همداني» را ما توثيقش را از «علامه و اقاى مامقانى و غيره» درست مي‌كنيم. وقتى بخواهيم استدلال بكنيم تثبيت مي‌كنيم وقتى بخواهيم تضعيف كنيم فرمايش اقاى «خويى» براى تضعيفش بهتر است.

پرسش:

استاد! از اين باب چون خود روايت در واقع اثبات امامت امام موسى ابن جعفر (سلام الله عليه) است، نمى‌شود براحتى آن را کنار زد.

پاسخ:

نه! ما نيازى به آن روايت براى اثبات امامت امام كاظم نداريم. ما نزديك ۴۰ تا ۵۰ روايت در مورد امامت امام كاظم (سلام الله عليه) داريم؛ يعنى ما به اين نياز نداريم، شايد تنها امامى هستند كه از اول ولادتشان تا آخرين لحظه حيات امام صادق امامتشان مطرح بوده است. يعنى لحظه‌اى كه امام كاظم به دنيا مى‌آيد ما روايات صحيح داريم كه امام صادق فرمود:

«هذا صاحبكم بعدى»

جلوى «اسماعيل» مى‌گويد:

«إِسْمَاعِيلَ لَيْسَ مِنِّي كَأَنَا مِنْ أَبِي»

ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة و التبصرة من الحيرة، اجلد، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى

فرجه الشريف - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق، ص ۶۶

ما هفت - هشت تا روایت داریم که امامت امام کاظم (علیه السلام) را تثبیت می‌کند و بعد هم همین‌طوری در موارد مختلف. حالا چطور شد يك دفعه نسبت به امام کاظم چنین قضیه‌ای مطرح شد، يك مقدار مبهم است. نسبت به خود امام صادق و امام باقر و امام رضا و امام جواد با این که امام جواد چهار - پنج سالش است این قضیه مطرح نبوده است.

يك تعبیری «مرحوم کشی» دارد می‌گوید فقهای بزرگی که سراغ «عبدالله افطح» رفتند مثل «حسن ابن فضال» و پسرش و غیره از فقهای بزرگ شیعه بودند؛ این‌ها شخصیت‌های کوچکی نبودند! که راوی می‌گوید:

«بیوتنا ملئ من کتب بني فضال»

کتاب‌های این‌ها در خانه‌های همه شیعیان پر بود. حتی امام عسکری هم می‌گوید:

«خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا»

آراء خودشان را کنار بگذارید و روایت‌شان را بگیرید

ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق، ج ۱؛ ص ۲۱۶

لذا این هم شبهه‌شان بود که «عبدالله افطح» ولد اکبر امام صادق و از نظر سنی بالاتر از امام کاظم است، این با توجه به آن روایتی است که:

«أن الإمامة في الولد الأكبر»

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱ جلد،

دار إحياء التراث العربي - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۰؛ ص ۲۴۱

این شبهه مطرح شده، لذا اگر روایت فرضاً هم صحیح باشد «هشام» و «زراره» و غیره می‌خواستند در حقیقت يك نقشی بازی کنند، مثل:

(قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ)

گفت این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد گفت غروب‌کنندگان را دوست ندارم

سوره انعام (۶): سوره ۷۶

این‌ها می‌خواستند با این کارشان برای دیگران تثبیت کنند که «عبدالله افطح» برای امامت صلاحیت ندارد. یعنی در حقیقت يك مسئله‌ی هماهنگ شده بوده است و گرنه «ابو بصیر»، «یحیی اسدی» و «زراره» از فقها و بزرگان شیعه هستند. «زراره» بی‌نظیر است. «زراره» افقه فقهای عصر معصومین است! خود «هشام ابن سالم» شخصیت بزرگی است، «فضیل ابن یسار» از شخصیت‌های بزرگ است. همه این‌ها شاخصین عصر امام باقر و امام صادق هستند. این‌ها وقتی که در رابطه با امامت امام کاظم بخواهند شك کنند دیگر چیزی برای ما باقی نمی‌ماند؛ یعنی اصلاً پانصد تا هم روایت باشد عقل زیر بار نمی‌رود که این‌ها نسبت به امامت امام کاظم مثلاً این‌طور شك و تردید بکنند «الی‌الزیدیه، الی‌المرجئه، الی‌القدریه» یعنی «زراره» و «ابو بصیر» تشخیص ندهد که «زیدیه»‌ای که چندین سال است که گذشته و صدها روایت در مورد «زیدیه» آمده و برای همه بطلان «زیدیه» ثابت شده آن‌وقت بیایند بگویند سراغ «زیدیه»، «قدریه» و «مرجئه» برویم، «مرجئه»‌ای که رهبران‌شان جزء گمراهان جامعه بودند و برای همه قضیه روشن است؛ یعنی اصلاً متن روایت داد می‌زند که من جعلی هستم! یا اینکه این‌ها می‌خواستند برای دیگران مسئله را روشن بکنند.

پرسش:

استاد می‌بخشید! در منابع اهل سنت روایات صحیح برای اثبات امامت ائمه وجود دارد؟

پاسخ:

روایت: «خلفائی اثنی عشر» در «صحیح بخاری» و «مسلم» است.

سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يكون اثنا عشر أميرا

البخاري الجعفي، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۲۷ ناشر:

دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً

النيسابوري القشيري، ابوالحسين مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، ح

۴۵۹۸، ناشر: دار الفكر - بیروت، بی تا. صحیح مسلم

پرسش:

نه! روایتی که اسامی مبارک آنها آمده باشد.

پاسخ:

اسامی شان فقط در دو تا کتاب مفصل آمده است یکی کتاب «مناقب خوارزمی» آورده و دیگر هم «جوینی»

استاد «ذهبی»!

پرسش:

«قندوزی» هم آورده است.

پاسخ:

«قندوزی» خیلی در نزد این‌ها معتبر نیست. ولی این دو نفر اسامی ائمه را از حضرت امیر تا حضرت ولی عصر آورده‌اند.

پرسش:

روایت‌شان هم از نظر آن‌ها صحیح است

پاسخ:

بعید می‌دانم روایت صحیح باشد، این‌ها زیر بار نمی‌روند، اگر صحیح هم باشد زیر بار نمی‌روند!

پرسش:

حاج آقا! این‌ها صوفی هستند.

پاسخ:

بله، البته ظاهر قضیه هم این است که این‌ها از منابع شیعه گرفته‌اند. بعضی از روایتش کاملاً شیعی هستند؛ ولی این دو تا کتاب را من پیدا کردم که اسامی ائمه را به دقت از اول تا آخر آورده‌اند.

پرسش:

استاد! کلیت بحث را با قرآن و کتب این‌ها می‌شود ثابت کرد.

پاسخ:

بله کلیت بحث که کاملاً قطعی است، ببینید آن‌ها چهار تا روایت دارند:

۱- «الائمة اثنی عشر اولهم علی بن ابیطالب وآخرهم المهدي»

این را دارند.

۲- همچنین ائمه دوازده نفرند از حضرت امیر تا حضرت مهدی را می‌آورد.

چهار تا روایت در این دو تا کتاب «مقتل الحسین خوارزمی» و «فرائد السمطين جوينی» است؛ ولی من احساس می‌کنم از نظر سند خیلی چنگی به دل نمی‌زند؛ یعنی من ظاهر سند را وقتی که نگاه کردم دیدم خیلی به درد نمی‌خورد؛ اما همین اندازه که می‌آورند خوب است. البته شما می‌دانید که آن‌ها امامت را از اصول نمی‌دانند بلکه از فروع می‌دانند و در فروع هم آقایان می‌گویند به روایت ضعیف هم می‌شود استناد کرد. آقایان مشکلی ندارند. به اضافه این که «الائمة اثني عشر» شان قوی است.

« قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) من سره أن يحيا حياتي ويموت مماتي ويسكن جنه عدن غرسها ربي فليوال عليا من بعدي وليوال وليه وليقتد بالائمة من بعدي فإنهم عترتي خلقوا من طينتي رزقوا فهما وعلما ويل للمكذبين بمفصلهم من أمتي القاطعين فيهم صلتي لا أنالهم الله شفاعتي»

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله، (متوفای ۵۷۱هـ)،
تاریخ مدینه دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ۴۲، ص ۲۴۰، تحقیق: شیری، علی،
ناشر: دار الفكر - بیروت - ۱۴۱۵هـ-.

با سند صد در صد صحیح با این تعبیر هم «طبری»، «خوارزمی»، «خطیب بغدادی»، «مستدرک» و هم «استیعاب ابن عبدالبر» دارد، این روایت را آوردند، تقریباً تعابیر مختلف هم است.

«فليقتد بعلي والائمة من بعد»

«فليتول علي بن ابيطالب»

بعضاً «ذهبی» هم در یک جا به قولی مرض می‌ریزد، ما همه را جواب دادیم یک راوی را «ابن حجر» می‌گوید این ضعیف است و حال آن‌که در «تهذیب التهذیب» می‌گوید وثاقتش قطعی است. یعنی يك همچنين مرض‌هایی هم نسبت به این روایت دارند.

آغاز بحث...

در رابطه با روایات شیعه، اقسام روایت صحیح و توثیقاتی که برای راوی است بیان شد و به صحیح در نزد اهل سنت رسیدیم گفتیم صحیح‌شان دو دسته است «صحیح لذاته» و «صحیح لغيره»، «صحیح لذاته» آن است که تمام روایانش عادل و ضابط باشد از اول تا آخر «ولا یكون شاذ ولا معللاً»!

بعد آقایان با توجه به این، پنج تا شرط برای صحیح آوردند یکی بحث اتصال است که مرسل نباشد «عن رجل»، «عن من حدّث». با قید اتصال تمام روایات مرسل را رد می‌کنند و همچنین روایت منقطع، معضل، معلق، مدلس عزیزان دقت بکنند معلق، منقطع و معضل یا مرسل و غیره معمولاً آن‌جایی بحث می‌شود که در سند، یک راوی یا دو راوی حذف شده باشد، اگر این دو تا راوی حذف شده، پشت سر هم باشد به آن حدیث منقطع می‌گویند. اگر اول، وسط، آخر باشد معضل می‌گویند، ما هم سر در نیاوردیم برای چه این‌ها را آوردند؟! فرقی نمی‌کند یک جا اگر در سند، راوی قطع شد ذکر نشد روایت از اتصال افتاد، دیگر روایت متصل نیست و روایت مرسل می‌شود.

ولی در معلق عزیزان دقت کنند، یکی از سخت‌ترین، پیچیده‌ترین بحث‌های رجالی شیعه و سنی بحث معلق است که غالباً اعظم ما هم در این زمینه توجهی ندارند که خود «کافی» ما مملو از روایات معلق است. یک دفعه «کلینی» یک سندی را می‌آورد بعد سند بعدی «عنه عن زراره عن ابی عبدالله!» حالا این‌که این‌که به کجا می‌خورد الله اعلم!

ما در کتاب «المدخل إلى علم الرجال والدرايه» - که آن را «مرکز مدیریت» هم چاپ کرده - آورده‌ایم:

«المعلق كل خبر حُذف من اول اسناده اسم راوی واحد او اكثر على التوالي و نسب الحديث...»

«و نسب الحديث» این مهم است

«إلى من فوق المحذوف»

ما در یک سند، یک ، دو یا سه تا راوی را حذف می‌کنیم، اعتماداً به ذکر این دو سه نفر در روایت قبلی یا در روایت قبل قبلی یا در قبل قبل قبلی این یک مقداری قضیه را پیچیده می‌کند.

من چند تا مثال آوردم «کافی» جلد ۲، صفحه ۹۶، حدیث ۱۶ عزیزان خیلی دقت کنند قضیه خیلی مهمی است.

«علی بن ابراهیم عن ابیه ابراهیم بن هاشم عن بن ابی عمیر عن منصور بن یونس عن ابی بصیر»

سند کامل است؛ یعنی «علی ابن ابراهیم» استاد «کلینی» است طبقه ۷، طبقه ۶، طبقه ۵، طبقه ۴ تا به امام صادق می‌رسد.

روایت بعدی می‌گوید:

«ابن ابی عمیر عن الحسن بن عطیه»

«ابن ابی عمیر» از اصحاب امام صادق و نیز امام رضا است. چون در طبقه ۴ و ۵ است و «کلینی» طبقه ۸ است، «کلینی» نمی‌تواند مستقیم از «ابن ابی عمیر» روایت نقل کند در این جا «عنه» هم ندارد.

ملاحظه بفرمایید ما گفتیم در این جا دو تا از روایات حذف شده است «علی ابن ابراهیم» با «ابیه»! در مورد «ابن ابی عمیر» ما چه کار کنیم؟ در این جا چند تا راوی حذف شده این جا کاملاً مشخص است، اسم «ابن ابی عمیر» آمده «علی ابن ابراهیم عن ابیه» را حذف کرده، از «ابن ابی عمیر» شروع کرده خیلی ساده است هر کسی که در فن تعلیق وارد باشد قضیه برایش روشن است.

برویم قسمت بعدی این جا را هم عزیزان دقت کنند در جلد ۶، صفحه ۵۳۱، حدیث ۹ و ۱۰:

«علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی»

دومی «عنه» از چه کسی؟ از «علی بن ابراهیم عن ابراهیم بن محمد عن ابراهیم ابن هاشم» ضمیر «عنه» به کجا بر می‌گردد؟ به «علی بن ابراهیم» پدرش «نوفلی» ما باید دقت کنیم ببینیم این «ابراهیم ابن محمد ثقفی» که در این روایت است از مشایخ کدام یک از این‌ها است؟ اگر من گفتم «عن علی بن ابراهیم عن ابراهیم ابن محمد» باید ثابت کنم «علی بن ابراهیم» از شاگردان و تلامذه این بوده اگر گفتم «ابراهیم ابن هاشم» باید ثابت کنم که می‌تواند «ابراهیم ابن هاشم» از «ابراهیم ابن محمد» روایت نقل کند.

این طوری نیست که بگوییم آقا ان شاء الله «نوفلی» بود، استخاره باز کنم بگویم ضمیر به «نوفلی» بر می‌گردد! در این جا آقای «خویی» (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید:

«وظاهر الضمیر رجوعه إلی علی بن ابراهیم ، ویحتمل رجوعه إلی ابراهیم بن هاشم»

چرا؟

«فإنه روی عنه فی موارد»

معجم رجال الحدیث - السید الخوئی - ج ۱۲ ص ۲۲۸

این مهم است؛ می‌گوید ما می‌توانیم ضمیر را به «ابراهیم ابن هاشم» هم بنزیم چرا؟ چون «ابراهیم ابن هاشم» هم در بعضی از جاها از «ابراهیم ابن محمد ثقفی» روایت نقل کرده. باز آقای «خویی» (رضوان الله تعالی علیه) بحث دیگری در رابطه با «تهذیب» جلد ۱۰، صفحه ۶۰۶، حدیث ۲۰۹ دارد که این قضیه را خیلی پیچیده‌تر کرده است.

«علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی»

«علی ابن ابراهیم ابن هاشم» تقریباً جزو پر روایت‌ترین راویان ما هستند. «علی ابن ابراهیم» تقریباً بیش از ۶ هزار روایت دارد «ابراهیم ابن هاشم» نزدیک به ۷ هزار روایت دارد؛ یعنی «کافی» که ۱۶۱۹۹ روایت است تقریباً نصف «کافی» از این پدر و پسر است.

روایت بعدی می‌گوید:

«عنه عن الحجال»

این «عنه» را اگر به «علی ابن ابراهیم» برگردانیم باید ثابت کنیم «علی ابن ابراهیم» می‌تواند از «حجال» روایت نقل کند. به «ابراهیم ابن هاشم» برگردانیم به «نوفلی» برگردانیم به «سکونی» به هر کدام همین‌طوری نیست که به هر جا برگردد. -برای یکی از طلبه‌ها يك متنی آورده بودند یک ضمیر بود گفت آقا این ضمیر به کجا بر می‌گردد؟ در جواب گفته بود ضمیر به گنبد «مسجد اعظم» بر می‌گردد! گفت آقا ضمیر مرجع می‌خواهد ما دیدیم بهتر از گنبد «مسجد اعظم» نیست! ما هم به آنجا برگردانیم! یکی هم نوشته بود به آیت‌الله العظمی «گلپایگانی» بر می‌گردد! گفتیم بهترین مرجع در «قم» ایشان هستند!-

بعد آقای «خوئی» در این‌جا می‌گوید:

«وقد أخذ بهذا الظهور صاحب الوسائل»

چون معمولاً صاحب «وسائل» هم دقت دارد تمام تعلقات را خودش حل کرده یعنی هر کجا کلمه «عنه» دارد ایشان ضمیر را حذف کرده به جایش اسم ظاهر گذاشته آقای «خوئی» می‌گوید ایشان گفته که به «علی ابراهیم» بر می‌گردد

«ولكن الصحيح رجوعه إلى إبراهيم بن هاشم ، لعدم ثبوت رواية علي عن الحجال»

می‌گوید فرمایش صاحب «وسائل» اشتباه است. ضمیر، به «علی ابن ابراهیم» نمی‌تواند برگردد چون «علی ابن ابراهیم» از شاگردان «حجّال» نیست نمی‌تواند از او روایت نقل کند.

«و رواية إبراهيم بن هاشم عنه في عدة موارد»

اهل سنت هم چنین گرفتاری در صحیحین‌شان و در «مسند احمد» و غیره دارند. آقایان حوصله نداشتند اسم همه راوی‌ها را بنویسند معمولاً برای این‌که صرفه‌جویی در وقت، مرکب و کاغذ بشود سه چهار تا راوی در سند قبل بوده دیگر تکرار نمی‌کردند یک «عنه» هم آن‌جا می‌گذاشتند. در زمان سابق هم کتاب‌های حدیثی ما کتاب درسی بود یعنی این‌ها را تدریس می‌کردند، پیش استاد این‌ها را می‌خواندند، ولذا برای‌شان خیلی مهم نبود و این‌ها هم به قدری بین استاد، شاگرد و دیگران مطرح بوده همه برای‌شان روشن بوده اگر یک روایتی می‌آمد «عنه عن الحجّال» تمام علماء و بزرگان می‌دانستند که «حجّال» از اساتید «ابراهیم ابن هاشم» است نه «علی ابن ابراهیم»!

حتی من در جایی من دیدم که آقای «خوئی» می‌گوید صاحب «حدائق» ضمیر را به فلان جا برگردانده است اشتباه است، صاحب «وسائل» این‌طوری کرده صاحب «جواهر» این‌طوری کرده ایشان هر سه را تخطئه کرده یک جا دارد که ایشان برمی‌گرداند روایت قبل هم نه، قبلِ قبل یعنی به سه روایت قبل برمی‌گرداند و می‌گوید روایت قبل این روایت و قبلِ قبل این هیچ کدام از تلامیذ این شخص در آن‌جا وجود ندارد، ما نمی‌توانیم به هیچ کدام از این روایت‌ها برگردانیم.

بعضاً ایشان چهار تا پنج تا روایت به عقب برمی‌گرداند. یعنی به پنج تا سند بعدی می‌گوید ما باید این ضمیر را به یک جا برگردانیم که این مرجع ضمیر، بتواند از این راوی مذکور و اسم ظاهر روایت نقل کند.

پرسش:

آیا ملاک در نقل روایت، هم عصر بودن نیست؟ مثلاً «علی ابن ابراهیم» از «حجال» با پدرش با داخل خانه می‌آمدند و یک روایتی نقل می‌کردند.

پاسخ:

نه! ما در صورتی می‌توانیم به او ضمیر را برگردانیم که در جاهای دیگر، یکی دو مورد روایت از او نقل کرده باشد. آمدن ملاک نیست، صد بار آمده بچه بوده متوجه نبوده ما گفتیم بلوغ در راوی را حداقل ۱۸ سال می‌دانیم. حتی بعضی‌ها ۲۰ و ۲۲ سال هم می‌دانند طرف ۱۶ یا ۱۷ سالش بوده است پس بالغ نبوده؛ یعنی بلوغ روائی ندارد ما معمولاً هر طبقه را هم ۷۰ سال در نظر می‌گیریم ۳۵ سال با راوی قبلی، ۳۵ سال با راوی بعدی یعنی شما که «زراره» را می‌گویید طبقه ۴، ۷۰ سال عمر متوسط در نظر می‌گیرند. این باید ۳۵ سالش با اساتیدش زندگی کرده باشد ۳۵ سال هم با شاگردانش زندگی کرده باشد؛ یعنی ۳۵ سال روایت گرفته و ۳۵ سال هم روایت نقل کرده است. این یک قاعده کلی در «طبقات» است. اهل سنت هم همین را دارند. ولذا روی مباحث طبقه و غیره ما باید خیلی حواسمان را جمع کنیم.

بعضی جاها هم هست که یک راوی از هم طبقه‌اش نقل می‌کند مثلاً «زراره» از «محمد ابن مسلم» نقل می‌کند هر دو طبقه ۴ هستند. این دو نفر از «جمیل ابن درّاج» او هم از طبقه ۴ است یک وقتی بوده «جمیل ابن درّاج» خدمت امام صادق بوده و شنیده «زراره» نبوده از او نقل کرده، «محمد ابن مسلم» هم آمده از او نقل کرده است.

یکی از چیزهایی که آقای عابدینی در کتابش می‌گوید این است که می‌گوید این سند، ضعیف است برای این‌که، این‌ها طبقه‌اش به هم نمی‌خورد. یک راوی است که هر دو در یک طبقه هستند و از همدیگر نقل کردند و این امکان ندارد! مشخص است که اصلاً این عزیزمان از الفبای «رجال» خبر ندارد. بله، اگر یک دفعه طبقه ۴ بیاید

از طبقه ۲ نقل کند اشکال است ولی اگر طبقه ۴ از طبقه ۴ نقل روایت کرد مشکلی ندارد. طبقه ۷ از طبقه ۷ نقل بکند یعنی هم عصر خودش بوده و خدمت امام نبوده است. غالب روایات «کوفی» ما از روات «مدنی» نقل می‌کنند، این‌ها هم عصر هم هستند ولذا بحث رجال، چه در فقه، چه در اصول، چه در تفسیر، چه بحث کلامی حرف اول را می‌زند. شما اگر به کتاب‌های فقهی مراجعه بفرمایید آن دسته از فقها که در «رجال» قوی هستند موفق‌تر هستند.

مخصوصاً در «متعارضات» و غیره در روایات تقیه و امثال آن به خوبی جلو می‌آیند و در بحث‌های رجالی ما هم در گذشته خیلی زیاد اهمیت نمی‌دادند شاگردان «شیخ طوسی»، «ابن ادریس»، «ابو صلاح حلبی» و غیره اما بعد از زمان «شهید ثانی» بحث‌های رجالی به خوبی وارد فقه شده؛ یعنی رجال استدلالی نه فقط «ثقة» غیر ثقة. این در زمان معصوم هم بوده است.

من بارها گفتم اولین کسی که بحث رجال استدلالی را وارد فقه کرد مرحوم «مقدس اردبیلی» در کتاب «مجمع الفائدة والبرهان» است. شما ببینید بحث‌های رجالی که ایشان مطرح می‌کند «ان قلت، قلت» دارد فلانی گفته «ثقة» فلانی گفته «ضعیف» این و آن چه کسانی هستند؟ رجال را مثل بحث‌های فقهی «ان قلت قلت» کرده. ولی مرحوم صاحب «مجمع الفائدة والبرهان» مشخص است در رجال خیلی متبخر نبوده - نمی‌خواهیم به خدمت ایشان جسارت کنیم - خیلی از جاها خوب نتوانسته مسئله را از آب درآورد ایشان دو تا درس خارج می‌گفت یک درس خارج عمومی که جمعیت زیادی بودند، یک درس خارج دیگر برای دو نفر صاحب «مدارک» و صاحب «معالم» می‌گفت شما «مدارک الاحکام» را نگاه بکنید بحث‌های رجالی پخته دارد، پخته‌تر از او، صاحب «معالم» است شما کتاب «منتقى الجمان» را نگاه کنید. - «جامعه مدرسین» چاپ کرده است - انسان بحث‌های رجالی آن را نگاه می‌کند مثل بحث «فقه جواهری» است. نسبت به یک راوی می‌خواهد توثیقش را اثبات بکند، ادله و قرائن مختلف می‌آورد که این راوی ثقة است. یک جا می‌خواهد بگوید این راوی ضعیف است ادله محکم، قرائن قوی مثل بحث فقهی ما می‌آورد که او ضعیف است.

دیگر بعد از این دو بزرگوار صاحب «جواهر» و صاحب «ریاض» و «فاضل هندی» در «کشف اللثام» و غیره بحث‌های رجالی را به همین شکل به صورت مبسوط در کتاب‌ها نقل کرده‌اند. صاحب «جواهر» هم اوج بحث‌های رجالی است.

پرسش:

سوال، چه شده تا زمان شهید «ثانی» علمای بزرگ این همه به رجال نپرداختند؟

پاسخ:

شاید علت آن قریب بودن عصرشان به زمان صدور روایات و اعتمادی که به مشایخ و غیره داشتند بوده است. در حقیقت وثاقت یک راوی برای‌شان محرز بوده، خیلی زیاد به «ان قلت قلت» نمی‌رسیدند. مثلاً به روایت «سهل ابن زیاد»، «شیخ طوسی» عمل نکرده «ابن ادريس» هم گفته چون «شیخ طوسی» عمل نکرده ما هم عمل نمی‌کنیم. «ابو الصلاح حلبی» هم گفته ما عمل نمی‌کنیم، «محقق» هم گفته عمل نمی‌کنیم شاگردش «علامه» گفته عمل نمی‌کنیم، شاگردش «فخر المحققین» گفته عمل نمی‌کنیم به همین شکل این‌ها در حقیقت سینه به سینه یا «تقلیداً عن استادٍ عن استادٍ» آمده است!

حالا این که چه اتفاقی در قرن ۹ و ۱۰ افتاده که این آقایان یک دفعه بحث‌های رجالی را خیلی استدلالی وارد فقه کردند باید بررسی دقیق‌تری شود. البته این مسئله قبل از ظهور «اخباری» گری هم است «اخباری» گری قرن ۱۱-۱۲ صورت گرفت «مولی محمد امین استرآبادی» قرن ۱۱ و ۱۲ روی کار آمدند زمان «سید بحر العلوم» و «فاضل رشتی» بودند.

قطعاً یک مسائلی در عصر «شهید ثانی» اتفاق افتاده است. «شهید ثانی» اولین کسی است که کتاب «درایه» مستقل می‌نویسد، شما ببینید ما کتاب‌های «درایه» قبل از «شهید ثانی» نداریم اگر هم هست خیلی اندک است.

پرسش:

تا زمان مثلاً «سید ابن طاوس» و این‌ها که می‌آیند اخبار را چهار دسته می‌کنند، صحیح، مرسل، حسن و موثق تا آن موقع نبوده تا آن موقع یا صحیح بوده یا ضعیف بوده.

پاسخ:

بعد از «سید ابن طاوس» هم «علامه حلی» و «ابن داود» که آمدند، نوعی تحول در بحث رجال ایجاد شد. همه این‌ها چیز مدونی نوشته باشند در دست ما نیست. حتی آثار «سید ابن طاوس» هم آقای «خوئی» می‌گوید به دست ما نرسیده بحث‌های «رجالی» و «درایه» که «سید ابن طاوس» و غیره داشتند کتاب «حلّ الاشکال فی معرفة الرجال» سید بن طاووس، اصلاً به دست ما نرسیده است. ولی «صاحب معالم» به این کتاب دست پیدا کرده و توانسته بخشی از آن کتاب که در حال از بین رفتن بوده را همراه برخی حواشی که بر آن افزوده با عنوان «التحریر الطاووسی» باز نویسی کند.

پرسش:

حاج آقا ببخشید! الان احتمال بدهیم این ضمیر به دو راوی برمی‌گردد یکی از راوی‌ها ضعیف باشد کدام احتمال را رجحان بدهیم؟

پاسخ:

قطعاً نتیجه تابع احسن مقدمات است .

پرسش:

استاد! اگر چند تا راوی موثق هستند ثمره عملی می‌شود روایت را اخذ کرد یا نه؟

پاسخ:

اگر هر دو ثقه باشند، ثمره عملی ندارد؛ ولی این کم اتفاق می‌افتد ولی خیلی از موارد هم است که یک دفعه راوی قبلی، ثقه است راوی قبلِ قبلی‌اش ضعیف است. عرض کردم روی آن فرمول‌هایی که آقای «خوئی» انجام داده باید بررسی شود. قبل از آقای «خوئی» هم از اهل سنت «مزی» در کتاب «تهذیب الکمال» انجام داده آمده تمام مشایخ یک راوی، تلامیذ یک راوی را آورده است.

آقای «خوئی» (رضوان الله تعالی علیه) یک خدمت بزرگی به شیعه کرد در کتاب «معجم رجال الحدیث» طبقات روات را آورد. یعنی آقای «خوئی» (رضوان الله تعالی علیه) هر راوی را مطرح می‌کند مثلاً «زراره» می‌گوید: «طبَّقْتُهُ فِي الْحَدِيثِ، رَوَى عَنْ عَنِ ...»؛ یک دفعه پنجاه نفر است، «رَوَى عَنْهُ فُلَانٌ فُلَانٌ فُلَانٌ!» یعنی این خیلی از پیچیدگی‌های علم رجال را برای ما حل می‌کند.

پرسش:

حتی آقای «بروجردی»؟

پاسخ:

ایشان بر مبنای کتب «اربعه» عمل کرده است. از کتاب آقای «بروجردی» هم هیچ کس خبر نداشت. یک چیزی نوشت «آستان قدس رضوی» گذاشته بود در آنجا مردم فقط می‌رفتند و کتاب را زیارت می‌کردند! حالا به برکت انقلاب دست خط آقای «میرزا حسن نوری» برادر آیت‌الله «نوری» را این‌ها چاپ کردند خیلی از بزرگان هم از این قضیه خبر نداشتند.

«والسلام علیکم ورحمة الله»